

موانع معرفتی بوم اندیشی توسعه در ایران

موسی عنبری^۱

چکیده

فرایند عام توسعه، محصول انباشت تجربه جهانی بوده است. همه ملل از جمله ایران تاریخی در تمدن فعلی بشر سهیم هستند، بنابراین هر نوع فروگاهی توسعه و ریشه هایش به سرزمین غرب و اروپا، بدون تبصره و ملاحظات علمی خاص، ارزشی صرفا سیاسی خواهد یافت. در ایران علی‌رغم اینکه با منطق اسلامی به مقابله با مبانی نظریه‌پردازی غربی رفته‌ایم، اما در حرکت از فهم مبانی مفهومی به مبانی فرایندی و زمینه‌ای توفیق اندک داشته‌ایم. مطالعه توسعه، بافت‌محور، تاریخی و تجربه‌ای، تفسیری و هویتی است، اما در رویکردهای علمی ما، عمدتاً به شاخص‌های صوری و منفرد اعم از مبانی، عوامل و کارگزاران توجه کرده‌ایم، نه فرایندهای کلان جامعه شناختی آن. حال آنکه تمرکز بر مفاهیم و عوامل در تحلیل آن، نوعی نارسایی روشی قلمداد می‌شود. ما در بعد معنوی، واقعیت توسعه را مساله پنداشته‌ایم تا راه حل. لذا فرض ناسازگاری را بزرگ کرده‌ایم. اما در بعد مادی با فرض مطلوبیت تکنیک و خنثی بودگی آن از ارزش، به استقبال آن رفته‌ایم. در نتیجه این رویارویی‌ها، در پذیرش و همسویی با توسعه و ابعاد آن، پیوسته گرفتار دو رویکرد متفاوت و به تعبیر خود نوعی قطب عرفان - تکنیک شده‌ایم که در آن بوم‌گرایی مطرود بوده است. این قطب در همبستگی با سیاست، به سرعت جای نظریه و بینش توسعه نشسته و علم اجتماعی فرهنگی را از صحنه خارج کرده است. خصیصه بارز هر دو رویکرد، تاریخ‌گریزی، هویت‌گریزی و جمع‌گریزی (تفرد) است. و در دعوای اصلی با نظریه‌پردازی غربی، معمولاً مدافع تکنیک‌گرایی و فردگرایی غربی بوده‌اند. در این مقاله از سازوکارهای اصلی توسعه و تحول اجتماعی سخن می‌گوئیم و از مواضع اسلامی و ایرانی‌مان در مقابل آن پرسش می‌کنیم. استدال مقاله این است که قطب عرفان - تکنیک به عنوان رویکرد غالب توسعه در ایران، با سازوکارهای اصلی توسعه غربی (یعنی جدایی‌های توسعه‌ساز) همسو بوده‌اند.

واژگان کلیدی: توسعه، پیشرفت، بوم اندیشی، الگوی بومی توسعه، قطب عرفان - تکنیک، هویت، موانع معرفتی

مقدمه

با وجود انتقادات از تجربه توسعه در ملل پیشرفته، هنوز الگو یا مدل بدیل شناخته شده‌ای که بتواند به نحوی کارآمد خواسته‌ها و برنامه‌های توسعه در کشورهای غیراروپایی را به پیش ببرد، مورد وفاق نیست. این وضعیت، ادبیات اخیر توسعه را به چند دسته دستگی و تفرق کشانده است. در این شرایط ابهام، کشورهای در حال توسعه دو احساس به خود گرفته اند، یکی احساس امید و علاقه برای غالب کردن الگوهای بومی، فرهنگی و منطقه‌ای خود بر روند توسعه و دوم احساس ناامیدی از یافتن راه حل کوتاه مدت و کارآمد برای انبوه مشکلات فعلی خود است. در هر صورت، کشورهای جهان سوم دریافته‌اند که رشد بی ارتباط با فرهنگ، توسعه آفرین نیست و رشد تقلیدی که به تکرار تجربه مدرنیزاسیون کشورهای غربی می‌پردازد جز به بهای نابرابری و بی عدالتی شدید اجتماعی تحقق نمی‌پذیرد.

حال پرسش اینست که آیا می‌توان با طرح شکاف و خلاءهای موجود در ادبیات توسعه، مسیری پویا، بوم مدار و قانع کننده برای توسعه کشورهای متقاضی پیشنهاد کرد؟ آیا در شرایطی که حتی عام ترین اندیشه توسعه که همان مبانی عقلانی و جهانشمول اقتصادی نتوانسته اقناع اجتماعی و اخلاقی ایجاد کند می‌توان بر اندیشه فرهنگی و بومی توسعه تکیه کرد؟ به طور قطع، به دلیل غلبه نسبی اندیشی بر بازار کنونی توسعه، جستجوی یک مسیر رضایتبخش و مستدام دشوار است.

از دید بسیاری از متخصصان تکنوکرات و لیبرال توسعه، دانش‌های بومی و ظرفیت‌های محلی و فرهنگی، عنصری تزئینی و مختص به قشر خاص است، که تمرکز بر آن غیرعقلانی است و فقط باید همت‌های داوطلبانه و بی هزینه را در این زمینه مصروف و مشغول داشت. خلاصه اینکه هویت و بوم و فرهنگ، موضوعاتی تاریخی و زیباشناختی هستند که کاملاً روینایی و وابسته به جوانب سخت فزاری توسعه هستند و نمی‌توانند مبنای توسعه شوند. این مهم‌ترین پیش فرض مرسوم در ادبیات توسعه تاکنون بوده است. خشونت و صلابت توسعه مادی انگار غربی آن‌چنان بوده است که بوم‌گرایی و محلی خواهی در توسعه، نوعی افراطی‌گری جدید خوانده شده است. در اثر اندیشه توسعه، آن‌قدر زیاد شده است که هرگونه تفکر به اندیشه غیرالگوی رایج توسعه نوعی اتلاف وقت و تعطیلی مسیر قلمداد می‌شود. به همین دلیل هر وقت از بوم‌گرایی و هویت خواهی در برنامه‌ها و کردارهای و

پروژه‌های توسعه یاد می‌شود در دام الزامات بودجه‌ای و ردیف‌های تصویبی و ضرورت‌های انتفاعی و ... گرفتار می‌آید. همین بوم‌گریزی و غفلت از نیازمحوری محلی و آرمان‌شناسی فرهنگی در گفتمان توسعه باعث شده است همه پیشنهادات و ایده‌های تکامل‌گرایانه کشورها از جمله ایده پیشرفت و جامعه سالم مغلوب اسطوره‌ی توسعه شوند. اما باید بخوبی بدانیم کلیه‌ی مدل‌های توسعه اگر بدون توجه به هستی‌شناسی فرهنگی و محلی مردم و معرفت‌شناسی دینی و آینی ساخته شوند، عمر کوتاهی خواهند داشت.

بومی‌گرایی در توسعه ایرانی در دایره تناقضاتی گرفتار است که باید با طرح الگوی بومی پیشرفت از آن‌ها رهایی یابد: از جمله این تناقضات، سردرگمی در به رسمیت شناختن جایگان و شان بومی‌گرایی و هویت خواهی در برنامه‌های توسعه در سطح ملی و بین‌المللی از یک سو و همزمان ابتلای به ادبیات تکنوکراسی و توسل به فرمول‌های عقلانی و تحصیلی علم اقتصاد و علوم فنی از سوی دیگر است.

تا زمانی که باور نکنیم طرح مسئله توسعه، بدون توجه به ملاحظات هویتی، بومی و فرهنگی، توهمی بیش نیست، در مسیر تدوین الگوی بومی توسعه در ایران گام نگذاشته ایم.

در این مقاله، ضمن تاکید بر فرایندهای کلان و عام توسعه، مهم‌ترین پیش‌نیازهای طرح الگوی بومی پیشرفت و توسعه در کشور بیان می‌شوند.

توسعه: دین جدایی‌ها

تاریخ توسعه با خود عجایب و درس‌های عبرت آمیز دارد. بعد از جنگ جهانی دوم سه دسته کشورهای پیروز در جنگ و کشورهای آسیب‌دیده و همچنین ملت‌های جهان سوم تازه استقلال یافته، هریک به نوعی خواستار ترویج مفهوم و ادبیات توسعه شدند. در این زمان از سوی نظریه پردازان راهبردهای متفاوتی مطرح شد و برنامه‌های بسیاری با هزینه‌های زیاد اجرا شد اما در بلندمدت وضع بسیاری از کشورها تفاوت محسوس پیدا نکرد. در این فرایند سه عامل، نقش محوری داشتند:

- ۱- تقسیم سیاسی و ائتدولوژیک جهان به دو بلوک شرق و غرب؛
- ۲- سکوت و بهت کشورهای استعماری در برابر استقلال مستعمرات خود؛

۳- فقر و نابسامانی سیاسی و اقتصادی و معضل انتخاب مسیر رشد در ملل تازه استقلال یافته.

در این شرایط، راهبردهای مطرح شده برای توسعه، به سرعت به کار گرفته می‌شد و کشورهای در حال توسعه به آزمایشگاهی برای اجرای این راهبردها تبدیل شده بودند. در دهه‌های ۵۰ و ۶۰، تأکید اصلی برنامه‌ها بر افزایش رشد، درآمد ملی و درآمد سرانه قرار داشت. اما نتایج این سیاستهای اقتصادی، مشکلات اقتصادی و اجتماعی را کاهش نداد. در دهه‌های ۱۹۷۰، با تأکید بر نیازهای اولیه و ضروری زندگی، راهبردهای توسعه با هدف ترفیع جایگاه گروه‌های کم درآمد بر موضوعات تغذیه، بهداشت، آموزش و پرورش و مسکن و... متمرکز شد. در دهه بعد، ادبیات متفاوت و حتی متعارضی در عالم توسعه پا گرفت که علیرغم تمرکز نوین بر مباحث لیبرال اقتصاد توسعه، انتقادات فرهنگی و اجتماعی قابل تاملی را نیز دامن زد. مباحث جدید فراتر از مرزهای اروپایی شد و در کشورهای جهان سوم مورد اقبال بیشتری قرار گرفت. این مسیر در دهه ۱۹۹۰، تقویت شد و تقاضاهای علمی مهمی برای عبور از گفتمان مسلط توسعه مطرح شد. مهم‌ترین عناصر این گذار مهم، بوم‌گرایی، پایداری، مردم‌گرایی، فرهنگ‌خواهی، غرب‌گریزی و... است. در همین دهه است که کشورهای در حال توسعه با اعلام پایان عصر تقلید بی‌چون و چرا، به دنبال مدلی بومی برای توسعه خود برآمدند.

حال پرسش اینست که چرا این انتقال‌ها و تحولات در تاریخ توسعه رخ داده‌اند. دلایل بسیار است، اما در این مقاله دلیل خاصی را برجسته می‌کنیم تا با آن خلایق برای طرح بوم‌اندیشی در توسعه پیدا کنیم.

واقعیت اینست که توسعه در معنای وسیع و تمدنی آن، با مشارکت همه‌ی ملل، با منطق نیکی‌ها شروع شد، اما از جایی به تضاد نیکی‌ها دامن زده است. توسعه با آرمان صلح و خوبی‌ها شروع شده است اما با تضادها و جنگ‌ها و ... همراه بوده است و امروزه با بحرانها زندگی می‌کند. چرا چنین اتفاقی افتاده است؟ چه عاملی باعث شده است که توسعه که روزی برای راهبری مثبت انرژی‌ها و سرمایه‌های جامعه حرکت می‌کرد، امروزه خود راهبری منفی تلقی شده است؟ آیا می‌توان نقطه انحرافی معین کرد؟ چه عواملی بر شکل‌گیری نقطه‌ی انحراف موثر بوده‌اند؟ آیا توسعه ابتدا قطعیت انگار بوده و امروز نسبییت خواهد بود؟ آیا این انحراف از فروغلتیدگی ناموزون در عام‌گرایی یا خاص‌گرایی آن برخاسته است؟ آیا این

انحراف وابسته به تحول و یا انحراف در دانش و علم توسعه نبوده است؟ آیا دلیل انحراف، مقتضای حرکت آن در ارتباط با محیط و فضا نیست؟.

شناسایی مشکل و پاسخ به آن دشوار است چون بخشی از تشریح پاسخ، به باور و علاقه و استدلال محقق بازمی‌گردد و ممکن است برای دیگران قانع کننده نباشد. اما به هر صورت گریزی نیست و باید در حد علاقه و توان در این زمینه کوشید.

زمینه سازی مقدمات توسعه در دنیا، با تعاون و همراهی همه کشورها آغاز شد، تجارب تمدنی دنیای شرق، گواه حضور و سهم این دنیا در فراهم ساختن بنیانهای توسعه غربی است. یعنی دنیای شرق چه در نقش فاعل (ابزارسازی و تولید دانش) و چه در نقش منفعل (مستعمره و ارائه ی منابع)، به شتاب توسعه در بخش دیگری از دنیا یعنی دنیای اروپایی کمک کرده است. از اواسط قرن نوزدهم است که جهان غرب در مسیر تحول سرعت گرفت و پیش افتاد و همه را به تعقیب مسیر خود با نام «توسعه» سفارش کرد. قاعدتا نطفه انحراف از همین زمان بسته می‌شود و با همکاری عمده ی کشورها، این نطفه به جنینی بالغ می‌شود که دیگر باید او را محترم انگاشت.

این نطفه، محصول رقابت و تکنیک‌گرایی غربی بوده است. بهتر است بگوئیم که این نطفه، محصول افسون جدید زندگی مدرن یعنی قطب عرفان- تکنیک بر زندگی غربی است. عرفان- با تعریف خاص خودش- اوج تفکر معنوی توسعه غربی بوده است که ادبیات مثالی و خیالی فلسفی غربی حول آن بسط یافته است. تکنیک نیز آخرین مرحله تفکر عقلانی و اقتصادی توسعه است. نقطه مشترک هر دو توجه و تمرکز بر فردیت و جزئیت است. به بیان تفضیلی تر، هر دو حافظه ی کوتاه مدت دارند، علاقه دارند که در حال زندگی کنند و به تاریخ بدگمان هستند، علاقه ای به خاطره ندارند، میلی به جمع و جمع‌گرایی ندارند. اومانیزم غربی محصول همین عرفان توسعه ای غربی است که به شکل ظریف و لطیفی با تکنولوژی مدرن همبسته و همبستر شدند. گاهی نقش تکنیک و نهایتا تکنولوژی در معناسازی و عرفان سازی جدید بیشتر بوده است و بخش مهمی از تفرد و تخصص زندگی جدید از افسون تکنیک برخاسته است.

غرب با طرح موضوع سود بیشتر، عقلانیت سیاسی و اقتصادی، منطق تقسیم و دسته بندی های سنتی از حوزه های زندگی کاملا به هم ریخت و تکنیک نوین مدیریت جامعه را نیز خلق کرد. این تکنیک با نام‌های مختلف، «تمایز»، «تخصص»، «تفکیک عناصر ساختی»

و... در اذهان جا باز کرد. این تکنیک در حوزه های سیاسی و فرهنگی تر با نام‌های ارزشی تری مانند سکولاریسم معنا شد. اگر تکنیک تمایز و تخصص را کانون و مغز توسعه قلمداد کنیم به آسانی می‌توانیم بگوئیم الگوی جامعه شناختی توسعه، منطق جدایی و تفکیک است. در توسعه اصالت با جدایی‌ها و تفرد های تحصلی است، یعنی جدایی‌هایی که صرفه مادی، کالبدی و جسمی بیافریند. توسعه صرفه‌های پایدار را در فردگرایی می‌بیند. در واقع اصالت فرد، همان فرض صرفه‌گرایی رقابتی مبتنی بر جدایی و تفکیک است. به واقع فردگرایی ایدئولوژی توسعه مدرن است.^۲ گفتارها و تاکیدات موسی غنی نژاد (۱۳۸۴) درست است که «توسعه با هیچگونه ایدئولوژی جمعی سازگار نیست حتی با ایدئولوژی توسعه». ایدئولوژی توسعه تکروی و رقابت دیکته شده قاعده‌مند است که البته بسیار محتمل است که در ارتباط با شرایط و مقتضیات قدرت به نوعی تکروی فراقاعده‌ای تبدیل شود. اگر بخواهیم با تعبیر لطیف تر و اداری تر بگوئیم، توسعه همان منطق عقلانیت نظم گذار و ترتیب جوست که کارایی و بهره را در تنظیم و تفکیک جستجو می‌کند. پس نوعی عقلانیت تکنیک پرست است که عامل هر نوع رشد و پیشرفتی را در تخصص و تمایز می‌یابد. عرفان لیبرال و تفرد آفرین نیز در این فرایند تنیده شده است و خود در این تفکیک و جدایی سهیم است.

فرایندهای کلان توسعه نیز همگان نوعی جدایی‌آفرینی میان ساحت‌ها و وجوه حیات جمعی انسان‌ها را دامن زده‌اند که به اختصار به آن‌ها اشاره می‌کنیم. در واقع مهم‌ترین فرایندهای کلان و جامعه شناختی توسعه‌ساز در دنیا- که محصول چند جدایی مفروض ذهنی و عینی بوده‌اند- به قرار زیر بوده‌اند:

۱- جدایی کار از سرمایه: ادبیات اولیه نظریه پردازی جامعه صنعتی بر این فرض

پرمناقشه استوار بود. این جدایی بنیان ذهنی و واقعی سرمایه داری مدرن بوده است؛

^۲ - برخلاف برخی دسته‌بندیها، مانند دسته‌بندی محمود سریع القلم (۱۳۷۶)، این ایدئولوژی وجه مثبت و منفی ندارد، چون توسعه فردگرایی - آنهم مثبت- را می‌خواهد و شکل منفی متصور برای آن، دیگر فردگرایی خوانده نمی‌شود. روی دوم سکه فردگرایی، جمع گرایی سنتی است، فردگرایی مسبوق به فلسفه تخصص و تمایز است نه خواست افراد. پس فردگرایی فقط یک وجه دارد و آنهم برای توسعه مثبت است. تکروی و خودمداری شق منفی فردگرایی نیستند، زیرا از منطق فردگرایی وابسته به تمایز دور هستند.

سومین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

واکاوی مفاهیم و نظریه‌های رایج توسعه و تجارب ایران و جهان: بر سوی نظریه اسلامی ایرانی پیشرفت

اردیبهشت و خرداد ۱۳۹۳

۲- جدایی تولید از مصرف: تفکیک خانه از محل کار، جدایی خانوار از بنگاه اقتصادی، مهمترین نماد این فرایند توسعه‌ای بوده است؛

۳- جدایی دین از سیاست: اندیشه‌های سکولاریسم، دموکراسی و تا حدی بروکراسی فن سالار کنونی فرزند این فرایند کلان بوده‌اند؛

۴- جدایی علم از ارزش: ایده‌های تخصص‌گرایی، حرفه‌گرایی، قضاوت علمیو بیطرفانه از این فرض تغذیه کرده‌اند.

۵- جدایی طبیعت از فرهنگ: بسیاری از دوگانگی‌های رفتاری، باورها و انطباق‌های مدنی غالب بر ادبیات توسعه خاصه در حوزه زندگی شهرنشینی از این فرض نشأت گرفته‌اند.

به موازات چهار فرایند کلان فوق، برخی فراگردهای کوچکتر چه در کنار یا در زیرمجموعه آن‌ها رشد داشته‌اند، مانند جدایی کار از فراغت، جدایی اقتصاد از فرهنگ، جدایی شهر از روستا و... این احکام، پایه‌های بدیهی توسعه هستند که الگوی مطالعه آن‌ها کاملاً جامعه‌شناختی و فرایندی است نه روانشناختی. این احکام در همه ابعاد خرد و نهادین زندگی مدرن، الگوی تفکیک و جدایی را سفارش و تجویز می‌کنند و آن را بهترین مدل انتفاع و سودآوری می‌خوانند. لیبرالیسم نیز ریشه در همین جداسازی و تفرد دارد. این منطق در حوزه‌های مختلف نام‌های متعدد به خود می‌گیرد برای مثال در سطح اجتماعی نام آزادی، در سطح سیاسی نام دموکراسی، در سطح اقتصادی نام خصوصی‌سازی و در سطح فرهنگی نام پلورالیسم به خود می‌گیرد. پس هر یک از این مفاهیم، جدایی از جمع و اصل نهفته است. بهتر است بگوئیم توسعه نوعی انشعاب از اصل و تفرع از جمع است. توسعه با انشعاب‌سازی، ساحت‌های اجتماعی و مادی زندگی را وسعت داده است. در این وسعت، فاصله‌ها زیاد شده‌اند که البته این موضوع از منظری مردمی و فرهنگی، آسیب‌پرور است، یعنی منطق فاصله و جدایی، ممکن است که در ساحت‌های اقتصادی و سیاسی بهره‌وری را افزایش دهد، اما در حوزه‌های فرهنگی می‌تواند عکس عمل کند. چه بسا امروزه بدلیل قوت و شدت یافتن توسعه، جوانب بیمارگون توسعه در حوزه‌های مختلف افزایش و برملا شده‌اند. یعنی توسعه با برهم زدن مبناهای تفکیک سنتی در جامعه و ایجاد تفکیک‌های جدید سودانگار و لذت‌سالار، به منطق‌های غیرانسانی نزدیک شده است. این رخداد میان زندگان اعم از طبیعت و انسان‌ها جدایی انداخته است و مسابقه سرعت در

استفاده تحصیلی از محیط و طبیعت برای جدایی بیشتر گردیده است. به طور خلاصه، منطق بزرگ و آهنگ توسعه، فرارویی از بوم و ابعاد غیررسمی حیات انسانی و ایجاد انشعاب در آن بوده است.

بوم اندیشی در توسعه

در سالهای اخیر ادبیات توسعه وارد یک تحول وحشی انقطاع شده است. کشورهای در حال توسعه، به این نتیجه رسیده‌اند که برای حرکت توسعه در چارچوب ادبیات توسعه بعد از جنگ جهانی دوم، با مشکلات زیادی روبرو خواهند بود. از سوی دیگر، هنوز الگوی شناخته شده‌ای نیز که بتواند به صورتی کارآمد خواسته‌ها و برنامه‌های این کشورها را در مسیر توسعه به پیش برد، مورد وفاق نیست. این وضعیت در عالم توسعه، با عناوین «بحران عدم قطعیت» یا «افسانه توسعه»، «جامعه مخاطره آمیز» و تعبیری دیگری با این مضامین... توصیف می‌شود. در واقع، بسیاری از محققان و متخصصان کنونی، ناخرسندی‌ها و مشکلات انسانها را با مدلها، الگوها و نتایج استراتژی‌های توسعه مرتبط می‌بینند. به جرات می‌توان گفت ثمرات و پیامدهای ریسک آور توسعه عام غربی بوده است که ارزیابی‌های تشکیک آمیز از ثمرات موعود و معهود توسعه را افزایش داده است. اندیشه توسعه با مبانی عقلانی و جهانشمول اقتصادی اش اقناع اجتماعی و اخلاقی ایجاد نکرده است و باید به مبانی فرهنگی بیاورد.

شیفتگان توسعه عام مدعی اند هویت، بوم، فرهنگ و اخلاق موضوعاتی تاریخی و زیباشناختی هستند و نمی‌توانند مبنای توسعه شوند. بوم اندیشی در توسعه، نوعی تقلیل منطق عام توسعه به خواسته‌های کوچک محلی و سپس افزایش درون‌تابی و ابهام در روند توسعه کشورهاست. بر خلاف این تصور، بوم اندیشی در توسعه به معنای خارج ساختن مفهوم بزرگ توسعه از گیومه غربی آن و سهمیم سازی مجدد همه دنیا در الگوی آن است. از نظر اجتماعی، بومی شدن یعنی، عام‌سازی الگوی غیررسمی و منطق بومی توسعه و کوچک‌سازی مدل رسمی توسعه است. بومی شدن از نظر سیاسی یعنی تشخیص و یا حتی بازستاندن حق و سهمی است که ملل دنیا در گذشته در تمدن و توسعه بشر داشته‌اند.

توسعه امری انسانی و تابع انتخاب‌های انسانی و ترتیبات نهادی جامعه است. بوم اندیشی در توسعه به معنای بهینگی، ظرفیت‌انگاری و مردم‌گرایی در توسعه است. بوم

گرایی به معنای تقلیل و فروگاهی منطق عام توسعه به خواسته‌های کوچک محلی نیست. چه بسا چنین امری نیز در دنیای امروزین ممکن نیست. بوم‌گرایی به معنای تحمیل هدفمندی و مقصدخواهی در فرایند توسعه است؛ به معنای القای مسیر و ارائه ی ابزارهای کنترل توسعه بی‌مهار فنی است؛ لجامی است که مانع از گسیختگی و تفرقه افکنی و جدایی‌آفرینی تکنولوژی می‌شود. بوم‌گرایی اندیشه‌ای است که امر خاص و رسمی توسعه را تابع امر غیررسمی و عام آن یعنی مقتضیات فرهنگی، محیطی و اجتماعی می‌کند. در واقع از هر گونه فراروی توسعه و پیشرفت بر اهداف و نیازها و مطالبات مردمی جلوگیری می‌کند. نکته مهم دیگر اینکه بوم‌گرایی به معنای سوارکردن مقتضیات کالبدی و محیطی بر ابعاد عام و جهان شمول فرهنگی نیست. بوم‌گرایی از قضا بین عامیت و تام‌گرایی فرهنگی و نسبی‌اندیشی محیطی، توازن ایجاد می‌کند. بوم‌گرایی به هیچ وجه با تمدن‌سازی در تضاد نیست. این مفهوم و ایده، به سطحی از خاص‌بودگی می‌اندیشد که مقتضای حفظ و تعریف هویت جمعی و اجتماعی است و از عام‌گرایی مردم‌گریز و فرهنگ‌ستیز فاصله می‌گیرد. عرفان غربی دست به دست تکنیک به ظاهر فارغ از ارزش، نوعی عام‌گرایی فنی و ریاضی را غالب کرده‌است و علاقه‌ی زیادی به حاکم کردن قانون بر ذهنیت‌ها و فرهنگ‌ها دارد. این عام‌گرایی عرفانی و تکنیکی گاهی با نام «معنویت» و «بشردوستی» و «حقوق بشر» وارد زندگی می‌شود و تلاش می‌کند، سبک زندگی انسان‌ها را مساوی و یکدست کند که البته در تضاد با بوم‌گرایی و هویت است. عرفان و تکنیک هر دو عام هستند و علاقه به خدمت به بشریت و انسانیت دارند، نه خدمت به انسان به عنوان عضوی از جامعه (شهروند، روستایی،...). این علاقه و جسارت بزرگ، رویاهای بزرگ بشر یعنی فتح کرات و خلق ماهواره و ابداع معنویت‌های خود خواسته و انتخابی را به ارمغان آورده است اما با سعادت، شادکامی و رضایت و تقاضاهای فرهنگی بشر موازنه‌ی مستقیم نداشته است. دستاوردهای توسعه مبتنی بر عرفان - تکنیک، پیامدهای ناخواسته‌ای داشته است که با وجود خلق روش‌شناسی‌های بزرگ، در فهم برخی از ساده‌ترین ناملازمات زندگی مردمی مانده است.

با این گفتار، باید کلیشه شایع بر اذهان خود درباره مفهوم بوم و محله را دور بریزیم. بوم معادل رکود، قدیم و کوچکی و واپس روی نیست. تا زمانی که تابع این تصور باشیم نمی‌توانیم درباره مضار توسعه غیربومی صحبت کنیم. در بومی‌شدن، بزرگی، وسعت و وحدت نهفته است نه کوچکی و جزئیت. در بومی‌شدن جای عام‌گرایی با خاص‌گرایی

عوض نمی‌شود، بلکه منطق تفکیک تغییر می‌کند. این منطق به یک الگوی طبیعی- فرهنگی و کمتر دستکاری شده نزدیک می‌شود. به گفته همکارمان فاضلی (۱۳۸۶: ۹۲-۹۵) «بومی‌شدن ناظر به فرآیند طبیعی تعامل ارگانیک بین فرهنگ، زبان، تاریخ و تجربه یک جامعه با علم است. از این منظر علم نوعی فرهنگ یا امر فرهنگی است که لاجرم و خود به خود با ویژگی‌ها و بستر جامعه انسانی در هر جاکه باشد عجین می‌شود. ... از این رو، بومی‌شدن یک «فرآیند» است نه یک پروژه که معطوف به وجه تولید علم است نه وجوه کاربرستی یا اشاعه و آموزش آن».

امروزه کشورها فرایند بومی‌سازی را به یک سیاست و راهبرد تبدیل کرده‌اند. این اقدام امری معقول و سازنده است که کانون فکری آن باید مجامع دانشگاهی باشد. عمق ادبیات نظری و معرفتی دانشگاهی جای خود را به بحث‌های سازمانی و ادبیات خشک بوروکراتیک بدهد. زیرا مشکل بومی‌شدن سیاست‌انگار این است که «مباحثه آزاد و انتقادی با آن دشوارتر می‌شود. گفتمان بومی‌سازی اگر بخواهد بارورتر گردد، باید بتواند نه تنها نوعی سیاست در درون آموزش عالی بلکه ایده‌ای در درون دانشگاه شود تا امکان بحث آزاد در آن افزایش یابد و در عین حال عده بیشتری از دانشگاهیان درگیر آن شوند». (فاضلی، ۱۳۸۶: ۹۶)

تنها نقطه تهدید بومی‌سازی یا توسعه بوم‌اندیش، ضعف رقابت آن با توسعه تکنولوژیک حاضر است. واقعیت اینست که علم بومی با اقتضائات جهانی حرکت نمی‌کند و ممکن است این امر نوعی رکود به حساب آید. در این رقابت، خطر حاشیه‌شدن در نظام جهانی و رویارویی با انبوه چالش‌ها و دشواری‌های جدید قطعی است. علم و دانش بومی سرعت کمی دارد ولی به اندیشه پایداری نزدیک‌تر است. به تعادل و فرهنگ نزدیک‌تر است. این دانش علی‌رغم بودن در مظان و معرض تهدیدها، فرصت‌های انسانی جدیدی ایجاد می‌کند که علم عام راه را بر آن می‌بندد.

بومی‌اندیشی و توسعه در ایران

بیش از یک سده است که در کنار ادبیات قوی مدرنیته، گفتگوی حاشیه‌ای در مورد هویت بومی و ملی وجود داشته است که نتیجه حس تقابل میان خود و غرب بوده است. در همه این سال‌ها بحث اهمیت دادن به سنت‌های ملی و فرهنگی ایرانی در ادبیات علمی

مطرح بوده است. این ادبیات، در هر دوره به شکل خاصی با تاکید بر یک عنصر خاص هویت بومی رشد کرده است. «در تعریف بومی سازی، اغلب دو سویه ویژگی های منطقه ای (شرق، کشورهای مستعمره، جهان سوم) و دینی (کشورهای اسلامی) مورد توجه قرار گرفته است. پیش از انقلاب، ضرورت توجه بر وجه منطقه ای، در پیوند با مباحث مطرح در حوزه غیرغربی، کشورهای مستعمره، شمال و جنوب و تکیه بر ویژگی های ممتاز کشورهای جهان سوم که اغلب در چنبره استعمار و وابستگی در غلتیده بودند، مورد توجه بود و به طرح مباحثی چون نقد «غرب زدگی» و «بازگشت به خویش» انجامید، و وجه دینی بحث، در رابطه با مسائل خاص کشورهای اسلامی، در عین حال که به صورت رسمی برای اولین بار در سال های ۷۰، در کنفرانس مکه مطرح گردید، اما پس از انقلاب، طنین جدی تری یافت و در صورت بندی «علوم اسلامی» یا «اسلامی کردن علوم» ارائه گردید و همچون اغلب مباحث فکری در ایران، به نحوی قربانی مجادلات سیاسی روز شد. (شریعتی، ۱۳۸۶).

در دهه اخیر نیز (دهه ۱۳۸۰) مفهوم اسلامی سازی و بومی سازی با عنوان الگوی اسلامی- ایرانی بیان می شود. نکته قابل توجه در این سالها اینست که مهمترین تقابل و درگیری با علم جدید - سالهای قبل و بعد از انقلاب اسلامی- در حوزه علوم انسانی و اجتماعی بوده است. قاعدتا فرض ما این بوده است که در حوزه علوم فنی و طبیعی، بومی شدن معنایی ندارد، روش شناسی این علوم خنثی و فارغ از ارزش است و لزوما آسیبی فرهنگی و هویتی نمی آفریند. البته همین موضوع، محل پرسش و حتی آسیب است و کمتر بر آن توقف کرده ایم. این جدایی بینی میان علم فنی و اجتماعی و معافیت دادن به حضور یکی و محدودیت دیگری، خطایی نظری است. در واقع این امر نوعی بازآفرینی همان طیف عرفان- تکنیک است که به طرز لطیف بر اندیشه ایرانی ما در امر توسعه نیز سایه افکنده است. طیف عرفان تکنیک، بختکی بر ادبیات و ذهنیت توسعه در ایران در طول سالها است که یا به سوی یک سیاست سازمانی و بروکراتیک دولتی به پیش رفته است یا به شکل یک ایدئولوژی مذهبی و پروژه سیاسی تدوین شده است.

شاید و البته حتما منطق تفکیک و جدایی توسعه باعث شده است که ناگزیر تفکیک سخت و خشنی میان علم فنی و انسانی ایجاد کنیم و در میان محققان حتی علوم انسانی نیز بومی شدن را فقط در حوزه علوم انسانی جستجو کنیم. در نوشته های مربوط به بومی سازی، این تفکیک ناصواب مورد چند و چون و مناقشه قرار نگرفته است (باقری ۱۳۸۷؛

آزاد ارمکی و عبدالهیان ۱۳۸۰؛ فاضلی ۱۳۸۶؛ مومنی ۱۳۸۸) و علت بوم‌گزیزی در لایه های پیامدی - و نه علتی - یعنی در خود علوم انسانی دیده شده است. نباید غافل باشیم که علم تفکیک خواه مدرن، امکان داوری عادلانه را نیز دشوار می‌کند. عادلانه نیست که در گردونه بازشناسی مشکل، همه مساله را در حوزه علوم انسانی و اجتماعی دنبال کنیم و میدان فرصت را به پیشرفت چشم بسته علم فنی بدهیم. همین نوع غفلت باعث شده است که علم تفوق طلب فنی، تاریخ توسعه و مقتضیات آن را تعیین در کشور نماید.

با نگاهی عمیق و بدور از سطحی نگری می‌توان گفت که باوجود فرصت‌های فراوان رشد و خلاقیت فنی در ایران، اندیشه فنی در کشور نیز به همان اندازه اندیشه انسانی اجتماعی در تولید ایده‌های بومی ناتوان بوده است. شاید هم - و البته همین طور است - امیدی به توفیق مفاهیم بومی موید اسلامیت و ایرانیت کشور نداشته است. به جرات می‌توان گفت در مسابقه بومی‌گرایی حتی اندیشه اجتماعی سربلندتر و متقدم‌تر است. جالب و عجیب است که برای بومی‌گرایی اجتماعی و فرهنگی، تقاضا و دعاوی محققان فنی بیشتر و پرتعدادتر است. غلبه اندیشه طبیعی و فنی بر مناصب و مدیریت‌های فرهنگی و اجتماعی، خود یکی از نشانه‌ها و علائم تناقض‌های بومی‌گرایی پیشرفت در کشور است. نمی‌توان روش‌های عام و جهانشمول را نقطه عزیمت تدوین استراتژی توسعه قرار داد و منتظر نتیجه بومی و ملی ماند. علوم فنی ناظر به روش، تجهیزات و صورتهای مادی توسعه هستند و علوم انسانی و اجتماعی معطوف به مساله، هدف و محتوای پیشرفت هستند. در الگوی پیشرفت ایرانی نیز اصل، مساله و محتوا است که از نظر ما محتوا همان هویت است. این عنصر مقدمه و بنیان الگوی ایرانی پیشرفت است. اما از منظر علوم تاریخ‌گریز، هویت‌گریز فنی بنیانی جز تکنولوژی و نهایتاً جدایی و تفکیک برای توسعه نیست.

تاریخ دیوانسالاری و سازمانی ما علاقه داشته است در طیف علم و عمل ایرانی بیشتر دو سر طیف یکی عرفان‌گرایی (با تعریف خاص خود و عمدتاً توسعه‌گریز) و دیگری فن‌سالاری (توسعه‌گرایی) را انتخاب و وزین نماید. این انتخاب‌ها باعث نوعی قطبی‌شدن دیدگاه‌ها در گزینش و پیمایش مسیر پیشرفت و ترقی بوده است. به عبارت دیگر در ایران، در حیات معنوی خود، توسعه را مساله پنداشته ایم تا راه حل. لذا فرض ناسازگاری خود با توسعه غرب مدار را بزرگ کرده ایم. در حیات مادی نیز با فرض مطلوبیت تکنیک و خنثی‌بودگی آن از ارزش، به استقبال آن رفته ایم. در رویکردهای علمی، عمدتاً به شاخص‌های

صوری و منفرد اعم از مبانی، عوامل و کارگزاران توجه کرده ایم، نه فرایندهای کلان جامعه شناختی آن. حال آنکه این فرایند، -به شکلی که در صفحات قبل گفتیم- بنیان توسعه هستند. نکته مهمتر این است که در نتیجه این رویارویی‌ها، در پذیرش و همسویی با توسعه و ابعاد آن نیز، پیوسته گرفتار اندیشه غالب توسعه غربی یعنی نوعی قطب عرفان-تکنیک شده‌ایم که در آن بوم‌گرایی مطرود بوده است. این قطب در همبستگی با سیاست، به سرعت جای نظریه و بینش توسعه نشسته و علم اجتماعی را از صحنه خارج کرده است. هر دو رویکرد، در مورد تاریخ و هویت خاطرات جمعی، حافظه کوتاه مدت دارند، علاقه ای به جمع ندارند و در دعوی با نظریه پردازی غربی، تسهیل گر سرمایه داری مدرن بوده اند.

برای طراحی الگوی توسعه خودجوش و بومی، باید بر مفاهیم حساس و مسائل جامعه‌شناختی هویتی خود متمرکز شویم و توسعه و پیشرفت را از ابتدا با تحول در روابط اجتماعی و مدنی تعریف کنیم. پیشرفت نوعی افزایش ظرفیت مفاهیم و گفتگوی سازنده در راستای بسط زندگی انسانی، اخلاقی و مدنی است. در این مسیر، رفتار عجولانه و فن‌گرایانه بر شمار مانع‌های تحقق اهداف می‌افزاید. در واقع تعجیل، شتابزدگی و حتی کم‌حوصلگی در حل مشکلات هویتی بوده است که ما را گرفتار دوگانگی عرفان-تکنیک کرده است. این تعجیل، آفت رشد و شکل‌گیری نظریه پردازی در ایران است. در واقع فن‌زدگی نتیجه خستگی سریع ما از بحث‌های هویتی و اجتماعی پیشرفت است. عرفان نتیجه کم‌حوصلگی ما در تدقیق، سخت‌کوشی و تلاش‌های سازندگی است. بنابراین جا دارد که دلیل مجمل اما مهم حرکت در قطب عرفان-تکنیک را در کم‌حوصلگی، تعجیل و حس ناامنی شرایط پیرامون جستجو کنیم. از آنجا که در بحث‌های عمیق معرفتی و هویتی به دنبال رسیدن سریع به یک نتیجه هستیم، به سرعت نیز احساس ناامیدی می‌کنیم.

برای فهم و تبیین توسعه بوم‌اندیش در کشور به پرداخت‌های علمی و معرفتی مستمر، پویا و راهگشا نیاز داریم که از حوصله سازمان‌های بروکراتیک و تکنیک‌های پوزیتویستی دانشگاهی خارج است. پرداخت سازمانی، تکنیک‌زدگی و فقدان سعه صدر نظری، آفات اصلی این نوع آمایش بومی، به عنوان نقطه شروع الگوی پیشرفت بوده اند.

نتیجه گیری

راهکار و منطق بوم اندیشی

از ابتدای مقاله تاکید شده است که فهم توسعه اساسا با پوییش‌ها و بافت‌ها ممکن است نه با طرح مفاهیم، عوامل و کارگزاران. در ایران تمرکز ادبیات توسعه بیشتر بر عوامل و مفاهیم بوده است. دلیل آن نیز توسل زیاد به روش تاریخی تطبیقی بوده است که در آن بافت‌ها به تعداد اندکی از عوامل تعیین گر تقلیل یافته اند و مبنای مقایسه نیز کشور پیشرو - معمولاً غربی - بوده است. توسعه امری تاریخی و تجربه ای است که فهم آن وابسته به فهم بافت‌ها و فرایندهاست.

ما در مسیر پیشرفت خوداتکا و مستقل خود، پیوسته مشغول نوعی از اندیشه‌ها و برنامه‌های کم ارتباط با بافت اصلی جامعه بوده ایم و بوم‌گرایی در آن جایگاه روشنی نداشته است. پافشاری بر مهندسی و تکنیکی کردن توسعه، ناقض بومی‌گرایی و پویایی آن شده است و آن را از عرصه نظریه‌پردازی اجتماعی و سیاسی در کشور دور کرده است. تصور رایج خنثی بودگی فن و تکنیک در جریان زندگی، فرصت بزرگی برای غلبه اندیشه فنی بر اندیشه اجتماعی بومی در کشور فراهم کرده است. همراه با آن نشانه‌روی انگشت کم کاری و مشکلات و مسائل اجتماعی به سوی علوم انسانی و اجتماعی میدانی مهیا کرده است که بدون قضاوت و ارزش‌نگری خاص نسبت به علوم فنی و طبیعی، به اعجازهای عام آن نظر کنیم و بومی‌گرایی را در محاق بنهیم.

باید از دانش، معرفت و توسعه‌ای سخن بگوئیم که بوم اندیشی در آن محور باشد. بی‌گمان مفهوم بوم اندیشی بویژه در سطح عمل ابهامات زیادی دارد اما با تدقیق در آن و بیان شاخصهای معرفت، می‌توان از بار ابهامات کاست. وقتی بحث راهبرد و عمل نیز می‌شود این وظیفه مضاعف می‌شود.

بومی اندیشی نوعی تغییر روشن در منطق، هدف، مفهوم پردازی و زبان توسعه را می‌طلبد. مهمتر از هر چیز، بوم اندیشی منطق تفکیک و تجمیع توسعه را تغییر می‌دهد و الگوی جدیدی برای تفکیک پیشنهاد می‌کند در عین حال وحدت مردمی را هدف توسعه می‌پندارد. در توسعه بوم اندیش، تعامل صریح و عمیقی میان کار و سرمایه، طبیعت و فرهنگ، علم و ارزش، دین و سیاست برقرار می‌شود. در عین حال تفکیک‌های جدید وابسته

به آرمانها و باورهای فرهنگی ایجاد می‌شود. در توسعه بوم اندیش، لزوما اقتصاد هدف و نافع از تفکیک نیست. فرهنگ محور تفکیک و تجمیع قرار می‌گیرد. در واقع زمانی که به تغییر در تفکیک‌ها و جدایی‌های توسعه ساز بیان‌دیشم، وارد معادله بومی‌شدن خواهیم شد. معادله جدید دیگر معادله کوچکی در برابر معادله بزرگ توسعه نیست، بلکه الگوی عامی در برابر الگوی عام دیگری پا به عرصه می‌گذارد.

از نظر هدف، بوم اندیشی نوعی تعادل و پایداری با اقناع و وحدت مردمی را جستجو می‌کند. با الگوی جدید، هر گونه سرعت و شتاب بی مقصد و فراتر از انسان، از توسعه گرفته می‌شود.

از نظر مفهومی و زبانی نیز، تغییرات بیانی ضروری هستند. زبان- و در اینجا بومی- کانون هر فرهنگ است و باید در توصیف و ترسیم سیمای توسعه نقش اساسی داشته باشد. باید واژه سازی و عبارت‌پردازی توسعه با روح، حافظه جمعی، ادبیات و احساسات مردمی تناسب روشن داشته باشد. اصطلاحات و مقولات توسعه باید از ادبیات فرهنگی مردمی تراوش یابد. بهتر است در این زمینه با مصادیقی روشنتر سخن بگوئیم.

معمولا گفته می‌شود که توسعه دو وجه مادی و معنوی دارد. این دسته بندی دوگانه و کلان مانع از پردازش دقیق ابعاد توسعه می‌شود. همین دسته بندی کلان راه را بر قطب عرفان تکنیک فراهم‌تر می‌کند و دقت در فهم موضوع را کاهش می‌دهد. وقتی نیز که می‌خواهیم از این دوگرایی فراتر رویم در دایره مدل «آجیل» پارسنز- ابعاد چهارگانه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی- وارد می‌شویم که منطقا علمی‌تر و بسیط‌تر است و ما را از دسته بندی جدید بی نیاز می‌کند. جالب است که هر دوی این دسته بندی‌ها از ادبیات و ذائقه علمی و معرفتی ایرانیان دور هستند. بهتر است به نوعی مقوله بندی روی آوریم و نزدیک شویم که در فرهنگ و ادبیات ایرانی، فراوانی و حضور بیشتر داشته است.

یک نوع دسته بندی قابل تامل و البته متفاوت از دسته بندی‌های فوق اینست برای توسعه دو سطح متقاطع عمودی و افقی معین کرد. در سطح عمودی می‌توان مراتب وجودی و نظری و در سطح افقی ابعاد انضمامی و روش شناختی توسعه را مشخص کرد. مراتب وجودی توسعه را می‌توان در سه بعد جسم(کالبد)، نفس(وجه و ساحت) و روح(وجدان و هدف) آن متجلی دانست:

الف: جسم توسعه، ماهیتی مکانی - زمانی و نهایتاً کالبدی دارد و تجربه‌ای است از هم-زیستی انسان‌ها در کالبدی طبیعی و اجتماعی با مجموعه‌ای از دست ساخته و فراوردها و فناوری‌ها است.

ب- نفس توسعه، ابعاد مدنی، سیاسی، زیباشناختی، حرفه‌ای آن را نشان می‌دهد. امروزه قوت جهان مدرن در این بعد توسعه، غروری برای انسان آفریده است که توسعه در اوج کمال خود است و همگی نیز زائیده سرمایه‌داری است.

ج- روح توسعه، همان آرمانها و تمثیل‌هایست که از فهم روح، تاریخ، ماوراء، فلسفه حیات و سنت‌های الهی حاصل می‌شود. این روح، محصول تقاطع معنویت‌های آرمانی، انتظارات آسمانی و تجلیات آن‌ها در نفس و جسم توسعه است. این روح از جسم و نفس جدا می‌شود، سیر تجریدی و آفاقی پیدا می‌کند و نهایتاً با حلول مجدد در جسم و نفس، در ابعاد جمعی و فردی توسعه حاضر می‌شود و حافظه جمعی، وجدان عمومی و هویت تاریخی جامعه را می‌سازد. ساخت هویت و روح جمعی با برساخت دیگری معنا دارد، بنابراین روح توسعه با فهم موجودات بیرونی اعم از ماوراء یا جهان پیرامون، خودسازی و دیگرسازی می‌کند و نهایتاً وحدت می‌آفریند. اوج توسعه در وحدت و کثرتی است که از پیوند متوازن این سه عرصه جسم، نفس و روح به وجود می‌آید. روح توسعه، جوانب تجریدی و آفاقی توسعه را با ابعاد انفسی و کالبدی آن ترکیب می‌کند.

توسعه بوم اندیش، برای هر سه مرتبه وجودی، ارزشی مستقل و اراده‌ای موثر قائل است و از جسم محوری و نهایتاً نفس پروری مندرج در توسعه عام غربی فراتر رفته و به وحدتی میان هر سه بعد می‌اندیشد. در واقع با روح دادن به توسعه، مسیرهای تمثیل، تجسم و تخیل آن را گسترده‌تر و البته انسانی‌تر می‌کند. مطالعه روح توسعه، در حوزه علمی فرارشته‌ای و فرا تخصصی است. علمی است که حکمت نیکی و بدیها را در الگویی کلان مطالعه می‌کند.

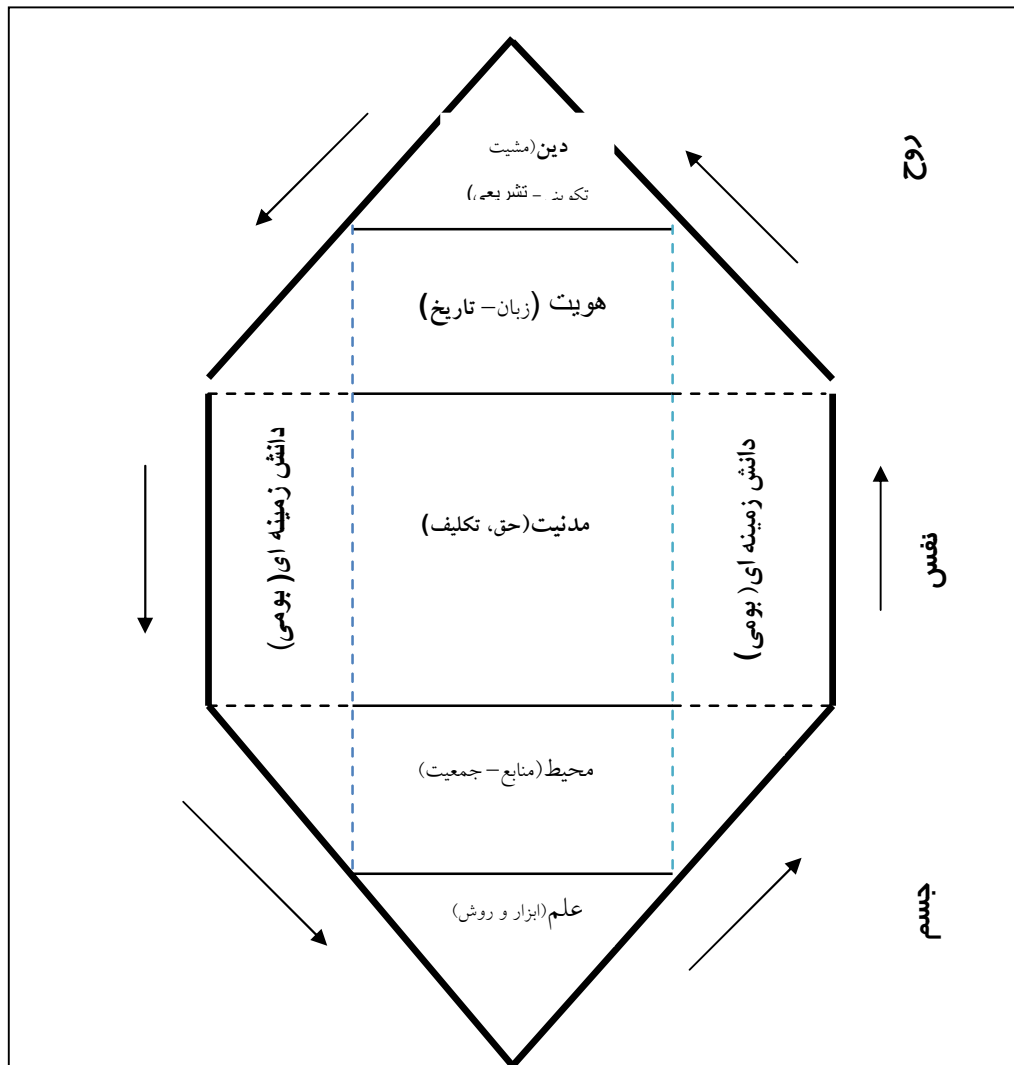
برای تشریح ابعاد انضمامی توسعه نیز می‌توان به مقولاتی مرادف و همسوی با ابعاد تجریدی آن اشاره کرد. قاعدتاً این ابعاد از دسته بندی مرسوم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی توسعه دور نخواهند بود، اما منظری جدید در بیان ساحت‌های زندگی جمعی دارد. با این تصور، می‌توان بر ابعاد معرفتی، (دین، علم و دانش زمینه‌ای)، محیطی (فضا-منبع - جمعیت)، مدنی (حقوق - عدالت - مشارکت) و هویتی (سرزمین، تاریخ، زبان) توسعه به

سومین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

واکاوی معانییم و نظریه‌های رایج توسعه و تجارب ایران و جهان: بر سوی نظریه اسلامی ایرانی پیشرفت

ارده‌بشت و خرداد ۱۳۹۳

عنوان مولفه‌های اساسی تاکید کرد. این ابعاد به شکلی درهم تنیده با ساحت‌های وجودی توسعه تلاقی پیدا می‌کنند. یعنی بعد معرفتی که مقوم و بنیان اندیشه توسعه و پیشرفت است در سه ساحت کالبدی، مدنی و روحی توسعه حضور دارد (نمودار ۱).



برای زمینه سازی توسعه بوم اندیش باید آمایشی بنیادین در حوزه‌های افقی بالا انجام داد. یعنی به نوعی آمایش معرفتی، محیطی، مدنی و هویتی نیاز است که ساحت‌های مرتبه‌مند وجودی و انضمامی توسعه را بیوشاند.^۳

الف- آمایش معرفتی: مهمترین بعد آمایشی توسعه بوم اندیش، بحث معرفت و دانش توسعه است که تعیین کننده، منطق، هدف و زبان توسعه است. معرفت در سه ساحت دینی، علمی و بومی، پایه توسعه بوم اندیش است. برای هر نوع برنامه ریزی بومی باید ظرفیت‌های سه گانه فوق را تشخیص داد. به طور مسلم اگر بخواهیم هر سه بعد معرفتی را در یک تعبیر بکار ببریم می‌توانیم از دانش زمینه‌ای سخن بگوئیم. منظور دانش و علمی است که در فرهنگ شکل گرفته است، قائم به آن است و هر روزه در اثر نیاز فرهنگی یک جامعه بازتولید می‌شود. این دانش خارج از خاستگاه فرهنگی خود از تکامل باز می‌ماند. دانش عام توسعه امروزی، قائم به فرهنگ اروپایی- آمریکایی است. اما جای تعجب است که این دانش چرا در فرهنگ‌های دیگر نیز از فعالیت باز نمی‌ایستد. یا این دانش با زمینه‌های همه فرهنگ‌ها همسوست، یا اینکه کشورهای غیر غربی دانشی رقیب برای تخلیه دانش ورداتی ندارند. یا اینکه در مناسبات قدرت چاره ایی جز رو کردن به دانش تحمیلی ندارند.

دانش زمینه‌ای دانشی «کل‌نگر» و «تعادل‌گرا» و «حکمت‌گرا» است. این دانش با تجربه، عمل و مشارکت حواس پنجگانه از یک سو و روح تعالی خواه فرهنگی با استمداد از نیروهای ماورایی از سوی دیگر آمیخته می‌شود. این دانش علاقه زیادی خواهد داشت که از یک جانبه نگری و تخصص محوری به سوی وحدت معلومات و مشیت تکوینی به پیش رود. دانش زمینه‌ای علمی فراتر از عمل و فهم فرهنگی جامعه نیست. علمش همان عمل اوست. فاصله میان این دو بعد را که علم تخصصی و حتی فانتزی را تولید می‌کند، به سختی می‌پذیرد. برخلاف علم تخصصی که توده و تماشاگر می‌پروراند، علم زمینه‌ای همه را در زندگی بازیگر می‌کند.

این دانش، تعادل محور است. هدف آن سازش و عادت چندجانبه میان ابعاد مختلف است. قابلیت دسترسی آن آسان است، این دانش زمینه‌گراست و کاملا وابسته به بافت‌ها و

^۳- در این مقاله به اقتضای عنوان و اهداف، بر بعد معرفتی بیشتر تاکید می‌شود و اجزا و عناصر آن بیشتر تشریح می‌شوند.

سنت‌های واقعی زندگی است. کاملاً وابسته به اعتقاد، زبان، هویت و روح حاکم بر جامعه است از اینرو بخشی از کارایی‌اش را خارج از زمینه فرهنگی خود از دست می‌دهد، اما می‌تواند مبنای خوبی برای تدوین فرضیات علمی در رشته‌های گوناگون باشد. دانش زمینه‌ای با ریشه‌های دینی و اساطیری و سنتی متصل و سازگار است. در دانش زمینه‌ای، سنت‌ها نقش منفی در توسعه ندارند بلکه انرژی و مسیرهای توسعه به حساب می‌آیند.

ب: آمایش محیطی: ظرفیتهای محیطی در سه حوزه محیط، منبع و جمعیت باید شناسایی شوند و تناسب پویا میان آنها مشخص و برقرار گردد. با توجه به اینکه کشور ما در موقعیت‌های جغرافیایی متفاوتی قرار دارد، باید در توسعه بومی به ظرفیت و توانمندی‌های این مناطق توجه نمود.

ج- آمایش مدنی: شناخت حقوق، فهم‌های از عدالت و بسیج مشارکت مردمی، مهمترین اقدام در آمایش مدنی هستند.

د) آمایش هویتی: هویت مفهومی وابسته و همراه در جسم، نفس و روح هر ملت است. هویت بر پایه تاریخ، زبان، سرزمین و آرمان‌ها شکل می‌گیرد. شناسایی اقوام گروه‌ها و تاریخ، ظرفیت‌های زبانی و قومیتی برای توسعه بسیار با اهمیت هستند. توسعه بدون هویت کور است. هویت سهم مهمی در روح‌سازی برای توسعه دارد.

امید است که در مقال و مجال دیگر ابعاد متعدد موضوع، خاصه مولفه‌های بالا مورد تشریح بیشتر قرار گیرند و موضوع توسعه بوم اندیش از مجموعه بحث‌های کلی و مبهم، به شاخص‌ها روشن و قابل نقد و تنقیح تبدیل شوند.

منابع و مأخذ:

آزاد ارمکی، تقی و عبدالهیان (۱۳۸۰)، حمید، «جامعه‌شناسی در کانادا» مسأله‌شناسی بومی و شکل‌گیری بومی‌گرایی در علوم انسانی کانادایی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، زمستان ۱۳۸۰، از ص: ۴۹۱-۵۰۷.

باقری، شهلا، (۱۳۸۷) «علوم انسانی - اجتماعی از بحران تا بومی‌سازی: انتقادات و راهکارها»، فصل‌نامه حوزه و دانشگاه، روش‌شناسی علوم انسانی، سال ۱۴، ش ۵۴، بهار ۱۳۸۷، صفحات ۴۷-۶۶.

سومین کنفرانس الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

واکاوی معانییم و نظریه‌های رایج توسعه و تجارب ایران و جهان: بر سوی نظریه اسلامی ایرانی پیشرفت

ارده‌بشت و خرداد ۱۳۹۳

- سریع القلم، محمود (۱۳۷۶) عقل و توسعه یافتگی (مبانی ثابت پارادایم توسعه)، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- شریعتی، سارا (۱۳۸۶)، یک جامعه شناسی برای یک جهان؟ یک مسئله شناسی دو گانه، مجله مطالعات اجتماعی ایران، دوره سوم، شماره ۱: ۶۳-۸۳.
- غنی نژاد، موسی (۱۳۸۷) توسعه و تجدد طلبی در ایران معاصر، تهران، نشر.
- عنبری، موسی (۱۳۹۱) مواضع و رخنه‌های تهدید در تدوین الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، فصلنامه الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، بسیج اساتید، شماره اول.
- عنبری، موسی (۱۳۹۰) جامعه شناسی توسعه: از اقتصاد تا فرهنگ، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- فاضلی، نعمت اله (۱۳۸۸) "گفتمان مسئله بومی / مسئله بومی سازی علوم اجتماعی از رویکرد مطالعات فرهنگی" در مجله مطالعات اجتماعی ایران، ویژه نامه علم بومی - علم جهانی، دوره سوم، شماره ۱، ص ۸۴-۹۶
- مومنی، فرشاد (۱۳۸۷)، ایران و چالش‌های مواجهه با علم بومی و علم جهانی، مجله مطالعات اجتماعی ایران، دوره سوم، شماره ۱: ۱۳۹-۱۶۰.